



یاسمن طاهریان

خبرنگار گروه بین الملل

مفهوم «جابه جایی جمعیت» که دهه ها بود حتی برای نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل هم تابو محسوب می شد، حالا به لطف دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا به المان اصلی بحث های سیاست گذاری در اسرائیل تبدیل شده است. در طول تاریخ، گفتمان عمومی درباره کوچ اجباری فلسطینیان با تعابیری مانند «تشویق به مهاجرت» مطرح می شد تا مانعی برای عبور از خطوط قرمز سیاسی و اخلاقی باشد اما نظرسنجی هایی که در طی سال ها انجام گرفته اند خبر از حمایت مداوم مردم اسرائیل از چنین ایده هایی را می دهند. نوام شیزاف، روزنامه نگار و مستندساز، در گزارشی در مجله نیولاینز پیامدهای خطرناک عادی سازی چنین سیاست هایی را برجسته کرده؛ سیاست هایی که می تواند تغییرات جمعیتی گسترده ای را در قالب برقراری امنیت یا توسعه ایجاد کند که در ادامه می خوانیم:

یک قاعده کلی و قدیمی در سیاست های اسرائیلی ها وجود دارد مبنی بر اینکه هیچ سیاست مدار مطرحی نباید موضع تندتری از رئیس جمهور آمریکا بگیرد. اما اگر رئیس جمهور آمریکا موضع راست گرایان حکومت اسرائیل را بگیرد، چه اتفاقی می افتد؟

۱۹ ژانویه، آتش بسی که با میانجی گری آمریکا، قطر و مصر شکل گرفت، اجرایی شد. ۱۵ ماه درگیری غزه را نابود کرده است. سازمان های بین المللی تخمین می زنند ۶۰درصد از سازه ها ویران و دست کم ۴۶ هزار و ۵۰۰ نفر کشته شده اند و عده بسیار زیادی زخمی. حالا، اسرائیل و حماس به چار چوبی دست پیدا کرده اند که با تعلیق خصومت ها، زندانیان فلسطینی را یا گروهان های اسرائیلی معاوضه کنند. اما تقریباً از روزی که ارتش اسرائیل حملات هفتم اکتبر ۲۰۲۳ حماس را با یورش مرگبار به غزه پاسخ داده، بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل با انتقادهای مداومی روبه رو شده؛ مبنی بر اینکه دولت او دیدگاه منسجمی نسبت به آینده پس از جنگ در اراضی فلسطینی ندارد. ضعف آنها با نزدیک تر شدن به مذاکرت آتش بس بیشتر مشخص شد که هم اسرائیلی ها و هم شرکای بین المللی برای مشخص شدن هدف نهایی دولت فشار آوردند.

اوایل این ماه، دونالد ترامپ در یک مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سفید، معمایی غیرقابل حل نخست وزیر اسرائیل را با طرح «مالکیت» آمریکایی ها بر غزه و جابه جایی مردم فلسطین حل کرد. ترامپ با یک بیانیه آنچه که هیچ کدام از سیاستمداران اسرائیلی نتوانستند را به دست آورد: او «کوچ جمعیت» را از مفهومی به حاشیه رفته و تابوشده در گفتمان سیاسی اسرائیل به گزینه رویکرد عملی سیاسی تبدیل کرد. ترامپ برای راست های اسرائیلی، آنچه را که عده بسیاری در اسرائیل و در صحن بین المللی به عنوان «چالش» فلسطینی ها می دیدند به یک «هدف نهایی» مشروع دیرینه تعریف کرده است.

اثرات تغییر الگوی رفتاری فراتر از قابلیت اجرایی شدن طرح ترامپ خواهد بود. نتانیاهو که در طول حرفه سیاسی اش از حمایت صریح خود از سیاست های جابه جایی جمعیت اجتناب کرده حالا خود را در موقعیت بی سابقه ای می بیند. او به جای اینکه از سوی رئیس جمهور آمریکا تحت فشار قرار بگیرد تا مواضع خود را ملایم تر کند که از نظر تاریخی هم همیشه اینگونه بوده، به سمت راست گرایان بیشتر هل داده شده است.

در طول تاریخ هر چقدر هم که رؤسای جمهور آمریکا با اسرائیل همسو بوده اند یا هر چقدر با اعراب و فلسطینی ها خصومت داشته اند، واشنگتن همواره منافع منطقه ای و جهانی را در پس ذهن خود داشته است. آمریکا نمی توانست نمایندگی سیاست هایش را به رهبران اسرائیلی یا بدتر از آن برعهده تندترین شرکای ائتلافی دولت این رژیم بپردازد. در حقیقت رهبران اسرائیل از فشارهای آمریکا استفاده کرده اند تا سیاست های نامحبوب و تصمیمات سیاسی خود را «ضروری» توجیه کنند. این فضای مانور ناگهان از بین رفت و دیپلوماتیک جدیدی را برای تغییر شکل چشم انداز سیاسی کلی اسرائیل آغاز کرده؛ سیاستمداران در سراسر طیف های سیاسی به سرعت خود را با سیاست جدید آمریکا همسو نشان دادند.

آنچه چنین موقعیتی را خاص می کند این است که هم اکنون در میانه مذاکرات پیچیده آتش بس قرار داریم و بحران بشردوستانه در غزه زیر ذره بین قرار گرفته است. در حالی که حملات نظامی پیشین اسرائیل به اراضی فلسطینیان توجه جهانی کمی را به خود جلب می کرد، این بار چشم های جهان بر غزه دوخته شده است. با این حال، این اسرائیل است که کلید حل مشکلات فلسطینی ها را در دست دارد؛ نه تنها از طریق شکل دادن به واقعیت روی زمین بلکه هرگونه راه حلی نیازمند رضایت اسرائیل است. این تغییر بزرگ در گفتمان سیاسی می تواند چشم انداز کنونی و شرایط هرگونه توافق در آینده را بازتعریف کند. چالش پیش رو فقط برای مخالفت با دیدگاه ترامپ نیست؛

روشن است. دونالد ترامپ بازگشته است و در رأس بزرگترین قدرت جهان نشست است. او این بار، حتی از دور اول ریاست جمهوری اش هم خطرناک تر است. اگر او در دور اول، همچون نالاشنایی در شهر غریب می نمود و صرفاً تاجری بود که وارد بازی سیاست شده است و از این رو، ناچار به آشنایان سیاست (از جمهور یخواهان ریشه دار تا نتوکان های رویاپرداز) متوسل می شد؛ این بار، گویی با تیم خود به میدان آمده است و مهمتر از آن، با نظریه خود. تیم جدید او برآمده از الیگارشی مالی-فناورانه است که می خواهند از سطح کنش در حوزه اقتصاد و تجارت و تکنیک فراتر روند و همچون سربازانی که طمع فرماندهی بر سر دارند، خود میدان دار و راهبر سیاست داخلی و خارجی آمریکا و حتی کل جهان شوند. این تیم، نظریه خود را نیز دارد. همان که برخی تحلیلگران از آن به عنوان نئومرکانتالیسم (سوداگری نو) نام می برند و به تدریج، دارد نشانه های ارتقای آن به شکلی از نئومپریالیسم (استعمارگرایی نو) ظهور و بروز می یابد. این نظریه کلان که فعلاً نوک کوه یخ آن آشکار شده است، فقط غزه و اوکراین و تایوان را شامل نمی شود. مسئله آن، فقط تصاحب معادن ارزشمند اوکراین یا سواحل مدیترانه ای غزه یا کانال پاناما و گرینلند و یا اخراج مهاجران وبستن راه بر آنان نیست. مسئله این نظریه جدید، شکل دادن دنیایی جدید و مناسباتی جدید است. دنیا و مناسباتی که شاید از منظری، بازگشت به دنیای قدیم هم باشد. دنیایی که در آن، جهان میان چند قدرت تقسیم می شد و مذاکره و معامله آنان بود که سر نوشت دیگران را شکل می داد. همچون، پس از جنگ جهانی اول که سایکس-پیکو بریتانیایی و فرانسوی جغرافیای جدید خاورمیانه پسامپراتوری عثمانی را شکل دادند. یا همچون، پس از جنگ جهانی دوم که استالین، روزولت و چرچیل در کنفرانس تهران آینده جهان را آن گونه طراحی کردند که متفقیین پیروزی می خواستند. حال نیز، با جهانی مواجهیم که اقتدارگرایی و راستگرایی افراطی در بزرگترین کشورهای جهان (آمریکا، چین، روسیه و هند) حاکم شده است و شبح آن بر سر کشورهای مهم اروپا هم دور می زند (چه فرانسه که هر بار چپ و راست میانه از هراس جبهه ملی لوپن ها ناچار به اتحاد می شوند/ چه ایتالیا که جورجیا ملونی راستگرا و دگروستیز را پذیرا شده است/ و چه آلمان که همین دور روز قبل، گرچه محافظه کاران در انتخاباتش پیروز شدند؛ اما سایه حزب راست افراطی و ریشه دار در نئونازیسم «آلترناتیو برای آلمان» چنان بلند بود که برای جلوگیری از حاکم شدن آن، احتمالاً دو رقیب میانه ناگزیر از تشکیل دولت فراگیر و ائتلافی می شوند).

چنین است که از پس تغییر در کاخ سفید که تنها یک ماهی از آن می گذرد، صرفاً دولتی جدید در آمریکا بر سر کار نیامده است؛ نسخه های جدید از جهان در حال ظهور است. نسخه های که پشت سران کشورهای قدرتمندی چون آلمان و فرانسه و کانادا و اتحادیه اروپا را لرزانده است و همه مبانی تفکرات نظر پیردازانی در سطح فرانسیس فوکوئاما و توماس فریدمن را برهم ریخته است (چنان که فریدمن می گوید: «به وضوح دیگر علاقه ای به سیاست ندارم»). این، جهان جدید است. جهانی که در آن الیگارشی مهره چینی می کند و هیچ ارزشی جز سودآوری بیشترین ریاس نمی دارد. حتی شعار ترامپ با عنوان «پایان جنگ ها» و تحکم او برای برقراری صلح در غزه و اوکراین، مبنایی تجاری دارد و نه ارزشی ذاتی. نزدیک ترین دگان نظریه نئومرکانتالیسم، صلح شرط لازم ثبات است برای تجارت کردن و پله نخست تصاحب کردن؛ همچنان که بی پرده درباره اراضی غزه و معادن اوکراین می گویند.

حال در چنین ورطه هولناکی که جهانی را دارد به کام خویش می کشد و بزرگان در میان امواج، در جست و جوی نجاته پاره ای می گردند تا وسیله نجات شان شود؛ کوچکی چون زلنسکی چه کاره است و چه می تواند بکند؟ به قول آن شاعر پارسی گو: آنجا که عقاب پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد؟ البته، تحقیر و تمسخر و انگشت نما کردن سیاستمداران آسان است. مخصوصاً یکی که قتاده باشد و پا زدن به او، بی هزینه و رایگان. اما بر تحلیلگر منصف فرض است که در قبال افتادگان، اتفاقاً منصفانه تر و واقع بینانه تر قضاوت کند. امکانات و محدودیت های آنان را بشناسد. منطبق موقعیت بر لحاظ کند. و اگر هم می خواهد از تجربه کسی درس آموزد؛ ابتدا، خود را جای او بگذارد. علیه زلنسکی نوشتن و او را تمسخر کردن و آئینه عبرت خواندن آسان است.

ترامپیست های آمریکایی و ایرانی و نیز روسوفیل های پوتینی را نیز خوش می آید. اما منتقد و سیاست ورز منصف، پیش از قضاوت از خود می پرسد اگر سه سال قبل جای زلنسکی بودم و با دشمنی غدار و مکار و با لشکر گران آن مواجه می شدم، چه می کردم؟ آیا از جامعه بین المللی کمک نمی خواستم؟ آیا به ناتو و آمریکا امید نمی بستم؟ آیا ملت خود را به این امید، نوید نمی دادم و در جهت متحد ساختن آنان برنمی آمدم؟ اصولاً، چه کار دیگری توانستم کردن؟ پس، چه جای عتاب و شماتت رهبر کشور کوچک که ناگاه گرفتار بازی غول های بزرگ شده است؟ بزرگان و مدعیان حرفی برای گفتن ندارند. چرا از آنان کسی نمی پرسد؟ آری؛ درست است. در نقد کردن هم اصل بر مبنای توازن قواست؛ و البته، دیوار زلنسکی بسی کوتاه تر است...

پی نوشت: منظور از منتقدان در این متن، تحلیلگران و رسانه های داخلی ضد آمریکایی نیستند که از روز اول، نقش سخنگویان پوتین را بازی می کردند.

نگاه
روزنامه نگار

عکس: Getty Images

عادی سازی

ترامپ و نتانیاهو ایده ای را که دهه ها تاب

NEW LINES

خاورمیانه منطقه پیچیده های است. کشیدن یک نخ می تواند کل پارچه را ریش ریش کند. اتفاقات اخیر درس عبرت آموزی دارد: توافقنامه آبراهام، مهمترین دارایی دور اول ریاست جمهوری ترامپ، طرف فلسطینی را از توافقنامه های صلح اعراب و اسرائیل حذف کرده بود؛ ۹۴ درصد از این طرح حمایت کردند و ۹۸ درصد از رای دهندگان حامی احزاب راست افراطی «صهیونیسم مذهبی» و «قدرت یهود» بودند که هدایت آنها را به ترتیب بنزئال اسموتریچ و ایتامار بن گویر برعهده دارند.

قابل تأمل تر از آن حمایت اردوگاه هایی بود که از نظر سنتی میانه رو بودند؛ ۸۰ درصد از رای دهندگان حامی حزب «آبی و سفید» بهربری بنی گانتز و ۷۴ درصد از رای دهندگان حامی حزب «یش عتید» بهربری یائیر لاپید از این طرح حمایت کردند. در این میان یک سوم از احزاب چپ، مثل حزب میرتس صهیونیستی یا حزب کارگر، از این طرح حمایت کردند. در کل حدوداً ۷۲ درصد از طرح ترامپ حمایت کردند (اگر چه جالب است که فقط ۳۵ درصد اعتقاد داشتند این طرح اجرایی خواهد شد).

نتانیاهو تنها کسی بود که دیدار با ترامپ را «دیدار تاریخی با پیامدهای گسترده برای آینده اسرائیل» دانست. رهبران اپوزیسیون به سرعت خود را با این تغییر در گفتمان عمومی همسو کردند. گانتز، وزیر دفاع پیشین، «اصول مهم» ترامپ برای انتقال مسئولیت غزه از حماس به «جهان» را ستایش

بلکه برای تولید گزینه ای عملی است که فراتر از بازگشت به وضع موجود را در بر می گیرد. بالاخره این شکست در حفظ وضع موجود بود که با تمام خطراتی که همچنان پیش رو قرار دارد، خشونت بی سابقه و رنج کنونی را ایجاد کرد. طرح ترامپ که پس از دیدار با نخست وزیر اسرائیل مثل انفجار بمبی صدا کرد، حتی نتانیاهو را هم غافلگیر کرد. کاخ سفید تلاش کرد اظهارات ترامپ را نرم تر کند. کارولاین لیویت، سخنگوی کاخ سفید، بعدها تضمین داد که کوچ اجباری فلسطینیان «موقتی» است و هیچ سرباز آمریکایی یا پول مالیات دهندگان برای این طرح دخیل نخواهند بود. اما ترامپ در نشست های رسانه ای بعدی همچنان بر استراتژی خود تأکید کرد. او در گفت وگو با فاکس نیوز به صراحت اعلام کرد که فلسطینی ها به غزه برنمی گردند، اما به جای آن «مسکن بسیار بهتر.... خانه ای همیشگی» در جایی دیگر دریافت خواهند کرد. این شفاف سازی ها عملاً هر گونه تفسیر دیگر جز حمایت از پاکسازی قوی را رد می کند.

اثر آتش بس شکننده بدیهی بود. برای حماس، چشم انداز کوچ همیشگی فلسطینیان انگیزه آنها را برای ادامه پایبندی به توافق تضعیف کرد که تبادل زندانیان فلسطینی در زندان های اسرائیل را در ازای گروهان های اسرائیل که در غزه نگه داشته شده اند، شامل می شد. رهبری سیاسی این گروه فوراً نشان داد که ممکن است آزادی گروهان ها را متوقف کند و تقاضای تضمین بیشتری از آمریکا داشته باشد. در این میان، احزاب راست افراطی که در ائتلاف نتانیاهو قرار دارند، با حمایت آمریکایی ها برای اجرای رادیکال ترین فانتزی های خود جسورتر شدند و فشارها برای ترک توافق آتش بس موقت را بیشتر کردند. رد طرح ترامپ از سوی کشورهای منطقه سریع و قاطعانه بود. در ۱۱ فوریه ملک عبدالله دوم، پادشاه اردن در جریان دیدار خود با دونالد ترامپ در کاخ سفید، هرگونه پیشنهادی مبنی بر اینکه کشورش باید جمعیت غزه را بپذیرد رد کرد. او بعدها در بیانیه ای عمومی بر رد این طرح تأکید کرد. اگر این طرح محقق شود، اردن را اساساً بی ثبات خواهد کرد؛ کشوری که فلسطینیان هم اکنون اکثریت جمعیت آن را تشکیل می دهند. مصر هم که هم اکنون با خیزش اسلامگرایان در شبه جزیره سینا دست و پنجه نرم می کند مخالفت خود را به همان اندازه قاطعانه نشان داده است.

طرح ترامپ و تهدید او مبنی بر قطع بودجه آمریکا برای کشورهای که با او مخالفت می کنند، درک ریشه ای از توافقات کمپ دیوید بین اسرائیل و مصر و معاهده صلح ۱۹۹۴ بین اسرائیل و اردن را تضعیف می کند. این توافقاتنامه ها با میانجی گری آمریکا به امضا رسیدند تا

ثبات مورد نیاز هر دو کشور عربی صلح با اسرائیل ایجاد شود. حالا ترامپ تهدید می کند که باثبات ترین و ماندگارترین دستاورد های دیپلماتیک را که پس از چندین دهه خون ریزی شکل گرفته اند، از بین می برد.

خاورمیانه منطقه پیچیده ای است. کشیدن یک نخ می تواند کل پارچه را ریش ریش کند. اتفاقات اخیر درس عبرت آموزی دارد: توافقنامه آبراهام، مهمترین دارایی دور اول ریاست جمهوری ترامپ، طرف فلسطینی را از توافقنامه های صلح اعراب و اسرائیل حذف کرده بود؛ ۹۴ درصد از این طرح حمایت کردند و ۹۸ درصد از رای دهندگان حامی احزاب راست افراطی «صهیونیسم مذهبی» و «قدرت یهود» بودند که هدایت آنها را به ترتیب بنزئال اسموتریچ و ایتامار بن گویر برعهده دارند. قابل تأمل تر از آن حمایت اردوگاه هایی بود که از نظر سنتی میانه رو بودند؛ ۸۰ درصد از رای دهندگان حامی حزب «آبی و سفید» بهربری بنی گانتز و ۷۴ درصد از رای دهندگان حامی حزب «یش عتید» بهربری یائیر لاپید از این طرح حمایت کردند. در این میان یک سوم از احزاب چپ، مثل حزب میرتس صهیونیستی یا حزب کارگر، از این طرح حمایت کردند. در کل حدوداً ۷۲ درصد از طرح ترامپ حمایت کردند (اگر چه جالب است که فقط ۳۵ درصد اعتقاد داشتند این طرح اجرایی خواهد شد).

نتانیاهو تنها کسی بود که دیدار با ترامپ را «دیدار تاریخی با پیامدهای گسترده برای آینده اسرائیل» دانست. رهبران اپوزیسیون به سرعت خود را با این تغییر در گفتمان عمومی همسو کردند. گانتز، وزیر دفاع پیشین، «اصول مهم» ترامپ برای انتقال مسئولیت غزه از حماس به «جهان» را ستایش